**فقه: زکات، جلسه 22: دوشنبه 17/08/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

یک سری ادله‌ای برای منع از حق المارّة ذکر شده بود که بعضی‌هایشان اشاره کردیم. مثل این‌که حق المارّة جور هست و خیانت هست و سرقت است و از اینجور بیانات. که عرض کردیم اینها مصادره به مطلوب است. جور بودن و خیانت بودن و سرقت بودنش متوقف بر این هست که حقی ثابت نشده باشد و الا اگر شارع حق اثبات کرده باشد نه جور است، نه خیانت است، نه سرقت است و با اینها نمی‌شود تعیین کرد که شارع حق ثابت کرده است یا حق ثابت نکرده است.

یکی از ادله‌ای که، حالا ادله‌های زیادی ذکر کردند من دیگر وارد آن ادله نمی‌شوم، خیلی‌هایش ادله‌های قابل طرحی نیست. ولی یک ادله را به یک جهتی ذکر می‌خواهم متعرّضش بشوم. یکی از ادله گفتند اکل مال به باطل است و در آیۀ شریفۀ «**لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ**» از اکل مال به باطل نهی شده. مرحوم آقای خوانساری در جامع المدارک اشاره می‌فرمایند که ایشان در جامع المدارک اشاره می‌فرمایند که اینجا با توجه به روایاتی که تجویز کرده این موارد را، اینجا اکل مال به باطل نیست. اصلاً اکل از ثمره تخصصاً از اکل مال به باطل خارج است، نه تخصیصاً تا اشکال بشود که «**لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ**» این آبی از تخصیص هست و تخصیص‌پذیر نیست. این را مرحوم آقای خوانساری در جامع المدارک اشاره فرمودند. جلد ۳، صفحۀ ۲۸۷ یا ۲۸۸ است. این تکه‌اش. در مورد اکل به باطل سه جور اکل مال به باطل را می‌شود معنا کرد. یک جور این هست که «**لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ**»، مراد از باطل سبب باطل شرعی است. آن وقت «**لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ**» اصلاً حکم مولوی نیست. آن وقت می‌شود حکم ارشادی. می‌خواهد بگوید که به وسیلۀ، به سبب باطل یکی شرعاً باطل دانسته اکل مال نکنید. در واقع آن مقدمه است برای آن ذیلش، «**إِلاّ أَنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ**». مقدمه است بر آن مطلب. خب «**لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ**» می‌خواهد بگوید. اگر این بیان باشد خب ولو تخصیص‌بردار نیست، ولی اصلاً حکم مولوی نیست «**لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ**». می‌خواهد بگوید که شما باید به سبب حق و به سبب صحیح اموالتان را تصرف کنید، نه به سبب باطل.

یک معنای دیگر این هست که «**لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ**» مراد از باطل به سبب باطل نیست، در برابر باطل است. در بعضی روایات در ذهنم هست الآن مراجعۀ اخیر نکردم که در ذیل اکل مال به باطل این را قمار و اینها را مصداق اکل مال به باطل شمردند. قمار می‌خواهد بگوید شما وقتی می‌خواهید مال مردم را بخورید در ازایش هیچی نخواهید بپردازید باطل یعنی ما لیس له المالیة. یعنی اگر می‌خواهید چیزی را از دیگری بگیرید باید در قبالش یک شیء مالیت‌دار بدهید. اگر این باشد. اگر آیۀ قرآن ناظر به این هست که حتماً شما اگر می‌خواهید از دیگری مالی بگیرید حتماً باید آن در قبالش چیزی به او پرداخت کنید، به‌طور کلی می‌خواهد بگوید. خب این‌که روشن هست که ممکن است صاحب مال چیزی به انسان ببخشد. مگر پس بگویید بدون رضایت صاحب. این اکل مال را بگوییم اینجوری، بدون رضایت صاحب. آن را اینجوری قید بزنیم، «**لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ**»، یعنی اگر می‌خواهید بدون رضایت صاحب مال تصرّفی بکنید باید در قبالش چیزی به او پرداخت کرده باشید تا بتوانید از او مالی را تصاحب کنید. خب صحبت سر این هست که آیا همۀ مواردی که انسان می‌تواند در مال غیر، فرض کنید برای فقرا حقی در اموال چیز به عنوان زکات و خمس و اینها شارع جعل کرده. آیا اینها تخصیص آیۀ شریفه هست؟ این آیۀ شریفه می‌گوید که شما اگر می‌خواهید مال دیگری را بدون اجازۀ دیگری تصرّف کنید باید از راه تجارة عن تراض باشد. آیا این می‌خواهد این، پوک نباید باشد، در قبال این‌که هیچی پرداخت نکنید نمی‌شود. آیا مواردی مثل خمس و زکات و اینها، اینها تخصیص آیه است؟ یا آیۀ شریفه ناظر به این نیست که حقی در اموال دیگران شارع مقدس جعل کرده است یا جعل نکرده است. شارع مقدس ناظر به آن اسباب، مثل قمار و اینهاست که بدون این‌که هیچ حقی شخص داشته باشد بخواهد با، به صرف اینکه طرف راضی هست که مالش را بدون پرداخت هیچ چیزی با یک تعهدی که به صورت قمار تعهد کرده به او پرداخت کند، این را منع می‌خواهد بکند. می‌گوید که مجرد اذن مالک و رضایت مالک در این‌که مالش را در اختیار شما بگذارد کافی نیست. باید در چارچوب تجارت باشد. بنابراین اگر مالک می‌گوید من راضی هستم، تعهد می‌کند که اگر تو قمار باخت، این مقدار مال را بدهد. می‌گوید نه اینها کافی نیست. اگر اینجور معنا کنیم اصلاً آیۀ شریفه ناظر به این نیست که آیا در مال حقی ثابت هست یا حقی ثابت نیست. حصر یک نوع حصر اضافی است. نهی از لا تأکلوا هم یک نهی‌ای خاصی است. یعنی به جای تجارت از تراض شما بخواهید به وسیلۀ یک قراردادی که مالک ولو آن قرارداد را رضایت دارد، ولی قراردادی هست که باطل هست در قبال این پولی که شما پرداخت می‌کنید هیچ چیزی گیرتان نمی‌آید. اگر این باشد اصلاً ناظر به بحث این‌که حق دیگری در این مال هست، حق دیگری در این مال نیست این نیست. در نتیجه اصلاً ناظر به این. به آن معنا تخصص هم نیست. اصلاً یک چیز دیگر را دارد بیان می‌کند. حکمش مربوط به ما نحن فیه اصلاً نیست.

شاگرد: فرق دومی با اوّلی چی شد؟ ؟؟؟ ۹:۵۳ باطل می‌شود دیگر.

استاد: نه، ببینید یک بحث این هست که آیۀ شریفه دارد اینجور بیان می‌کند. می‌گوید که شما با سبب باطل نباید به سبب باطل اکل کنید. همۀ اسباب باطله را هم، یک حکم مولوی شرعی هم نیست، یک حکم ارشادی است که شما اگر می‌خواهید در مال غیر تصرّف کنید باید رعایت شرع را بکنید. مثل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول هست. در زندگی تجاری‌تان مراعات مسائل شرعی را بکنید. این باشد این اصلاً این‌که چه چیزی شرعی هست چه چیزی شرعی نیست، ناظر به این نیست. به‌طور کلی می‌خواهد بگوید، یعنی شما نمی‌توانید تعیین کنید که آیا اکل مارّ از ثمره شرعی هست یا شرعی نیست؟ چون کبرای کلی را گفته. اما تطبیق کبری بر مصادیقش را باید از ادلۀ دیگر فهمیده بشود. این احتمال اوّل بود.

بحث دومی هست که نه این ناظر به یک حکم تعبدی شرعی هست، مولوی نیست. مولوی نیست، ولی می‌گوید که شما اگر می‌خواهید مال غیر را بدون رضایت آن غیر به دست بیاورید باید در چارچوب تجارت باشد. این نمی‌خواهد بگوید که کلاً باید در چارچوب تجارت باشد. یعنی شارع مقدس هیچ حقی در مال به غیر، ثابت نکرده، خمس و زکات و اینجور چیزها را بخواهد نفی کند. می‌خواهد بگوید آن معامله‌ها و آن قراردادهایی که شما با دیگران می‌بندید آن قراردادها، مقسم قراردادهاست. می‌گوید آن قراردادها به وسیلۀ آن قراردادی که طرفش باطل است هیچی گیرتان نمی‌آید شما حق ندارید. یعنی مضمونش این است که قرارداد باید در قالب تجارت باشد. این ربطی به آن ندارد. یک نکتۀ دیگر است. هر دوشان در این جهت مشترک هستند که نمی‌شود به آیه تمسک کرد. و آیه در واقع ناظر به این جهت نیست. ولی این مفاد آیه تغییر می‌کند.

این نکته را هم ضمیمه بکنم آن معنای اوّل هم ما اگر بگوییم که مراد این هست به اسباب شرعیه شما تصرّف کنید یک نکته‌ای را حاج آقا در مورد «**إِلاّ أَنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ**» داشتند. آن نکته این هست که ایشان تعبیر می‌فرمودند که مواردی که به عنوان استثناء منقطع در آیات قرآن مطرح هست ما همۀ موارد را تتبع کردیم. مفاد استثنای منقطع فقط است. ایشان در ذیل همین آیه این را اشاره می‌کردند در کتاب البیع که ما در تتبع آیات قرآن در مواردی که الّا به عنوان استثنای منقطع به کار رفته مفادش فقط هست و حصر ازش استفاده می‌شود. روی همین جهت از این آیه حصر سبب محلّل شرعی در تجارت از تراض استفاده می‌کردند. بنابراین اگر ما حتی آن معنای اوّل را هم بگوییم، حالا من بعد یک توضیحی در مورد فرمایش حاج آقا می‌دهم، اجازه بدهید من تطبیقش را بکنم بعد در مورد آن فرمایش حاج آقا توضیحی عرض کنم. آن این است که ببینید اگر ما این فرمایش حاج آقا را مطرح کنیم نتیجۀ بحث این می‌شود، آیه می‌گوید که سبب محلّل شرعی برای اکل فقط تجارةعن تراض هست. آن اشکالی که ما به وجه دوم می‌کردیم اینجا هم باز باید پاسخ داده بشود. آیا این معنایش این است که می‌خواهد خمس و زکات و اینها را چیز کند؟ نفی کند؟ در مقام حصر مطلق است؟ یا حصر اضافی است؟ اگر در پاسخ آن اشکال دومی که مطرح شد ما همان حصر اضافی بودن را مطرح کردیم، گفتیم این در مقام این است که می‌خواهد قراردادهای باطله را، قراردادهایی که در مقابلش هیچی قرار نداده آنها را ابطال کند، مثل قمار. در مقام نفی قراردادهای باطل مثل قمار هست، نه در مقام نفی عدم ثبوت حقی در اموال مثل خمس و زکات. اگر اینجوری چیز کردید خب ربطی به حق المارّة هم پیدا نمی‌کند. یعنی آن وجه اوّل هم نیازمند یک همچین مکملی هست که حصر، حصر مستفاد از الا ان تکون تجارة عن تراض، حصر اضافی است. حالا یک توضیحی در مورد آن الا ان تکون تجارة عن تراض این مطلبی که حاج آقا فرمودند عرض می‌کنم. این‌که در استثنای منفصل به چه معناست؟ اصلاً استثنای منفصل. حاج آقا آن مطلبی که مطرح فرمودند می‌گویند ما از تتبع موارد استعمالش می‌فهمیم که الا در اینجا ازش حصر استفاده می‌شود. ولی من حالا می‌خواهم تحلیل ادبی این مطلب را عرض بکنم. در کلمات نحوی‌ها بعضی‌ها استثنای منقطع را اینجوری معنا می‌کنند. استثنای منقطع را اینجور معنا می‌کنند می‌گویند که الا به معنای لکن هست. الا دو تا معنا دارد، یک الّای استثنائیه هست، یک الّا، الّا به معنای لکن هست. جائنی القوم الا حمارا، می‌گوید قوم آمدند ولی حمار نیامد. لکن کأنّه معنای این این هست که جائنی القوم لکن لم یجئ الحمار. این به معنای لکن و استدراک معنا می‌کنند. یک جور دیگری در استثناءهای منقطع هست که استثناءهای منقطع را بازگشت می‌دهند به یک استثناء متصل از مستثنا منه محذوف. توضیح ذلک که مثلاً همین مثال جائنی القوم الا حمارا، می‌گویند معنایش این بوده، جائنی القوم و ما یرتبط بهم الا حمارا. یعنی اسب‌هایشان هم آمد، کالسکه‌هایشان هم آمد، اشیایی که مربوط به این آمد، فقط یک الاغ بود که باقی ماند و همۀ چیزهایی که مربوط به این قوم بودند چیز کردند. یعنی یک معنای عامی که این استثنای منقطع داخلش هست، آن مستثنایی که به استثنای منقطع تعبیر شده داخلش هست آن مستثنی منه محذوف است. آن معنای اوّل اگر ما استثناء را به معنای، الا را به معنای لکن استدراکیه بگیریم، حصری که استفاده می‌شود به اطلاق مقامی است. توضیح ذلک این‌که ببینید جائنی القوم، می‌گوید قوم پیش من آمد، لکن الاغ نیامد. صحبت سر این هست که لکن برای چی استدراک کرده؟ استدراک چطور شده که استدراک کرده؟ می‌گویند این در صورتی این استدراک صحیح هست که توهم این بوده که الاغ هم بیاید، ولی الاغ نیامده. کی توهم هست که الاغ هم بیاید؟ جایی که قوم که می‌آید همراه قوم یک سری ملازمات و امثال اینها هم بیاید، حالا می‌گوید این استدراک خود استدراک ناشی از این هست که یک توهمی هست، یک انتظاری هست این الاغ هم بیاید. این‌که انتظار فقط در مورد الاغ باشد، آمدنش. انتظار در مورد اشیای دیگر نباشد معمولاً نیست. پس در جایی که ما فقط می‌گوییم الاغ نیامده، یعنی همۀ کسانی که با آمدن قوم انتظار آمدنشان هست، آنها هم آمدند. جائنی القوم الا حمارا، یعنی غیر از حمار هر چیزی که با آمدن قوم انتظار آمدنش هست آن هم آمده. کأنّه باز یک مفهوم حصر استفاده می‌شود. ولی نه حصر آن شیء موجود. به این معنا یک استثناء باز هم، روح قضیه باز بازگشت می‌کند به این‌که قوم و تمام کسانی که با آمدن قوم انتظار آمدنشان می‌رود آمدند و تنها از کسانی که انتظار آمدنشان هست با آمدن قوم حماری بود که نیامد. این حصری که اینجا استفاده می‌شود به اعتبار اطلاق مقامی استدراک است. این‌که فقط این را استدراک کرده، یعنی از آن استدراک به خاطر انتظار نیامدن هست. یعنی از میان آن چیزهایی که انتظار هست که بیایند فقط حمار بوده است که نیامده است.

اما اگر آن معنای عام هم بگیریم خب روشن است که دلالت بر حصر می‌کند.

ببینید «**لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ**» خب می‌گوید که شما اموالتان را با اسباب باطله نخورید، اموال دیگران را. خب این انتظار یک انتظاری ایجاد می‌شود که خب پس ما چی چی بخوریم کأنّه؟ می‌گوید الا لکن به تجارت از تراض بخورید. کأنّ انتظار بیان سبب محلل اکل هست. وقتی شارع مقدس در جایی که انتظار بیان سبب محلل هست اقتصار می‌کند بر تجارة عن تراض این خودش دلیل هست بر این‌که سبب محلل اکل منحصر هست در تجارة از تراض. این بنابر این‌که الا را به معنای لکن بگیریم.

بنابر این‌که الا را به معنای خود الا بگیریم و مستثنی منه را یک مستثنی منه محذوف اوسع از مستثنی منه موجود بگیریم، لا تأکلوا اموالکم بالباطل معنایش این می‌شود لا تأکلوا اموالکم بالسبب الباطل و لا بغیره من الاسباب الا بتجارة عن تراض. البته این به خصوص بنابر آن معنای دومی که ما کردیم خیلی روشن‌تر می‌شود. در واقع این آیۀ شریفه اینجوری تعبیر می‌کند که شما با قراردادی که در مقابلش چیزی دریافت نمی‌کنید حق ندارید اکل مال دیگران را بکنید. یعنی شرط اکل مال این هست که عوض مالی که از دست می‌دهید مال قیمت‌دار در اختیار شما قرار بگیرد. بنابر این قمار و اینهایی که همینجوری پول شما حرام می‌شود و چیزی گیرتان نمی‌آید آنها باطل است. این در واقع می‌خواهد بگوید که به. حالا من قمار را به عنوان یک مثال ذکر می‌کنم. این آیه می‌گوید که به وسیلۀ قمار شما اکل مال نکنید و لا بسائر القراردادات. و لا بسائر العقود الا ان یکون العقد تجارة عن تراضٍ. یک عقد خاصی را که عقد قماری هست آن را نفی کرده. می‌خواهد بگوید که با قمار معامله نکنید. با غیر قمار هم معامله نکنید مگر این‌که تجارة از تراض باشد. اینجوری معنا می‌شود. در آن معنای اوّلی که می‌گوید به سبب باطل، در واقع این شکلی می‌شود. می‌گوید لا تأکلوا، به سبب باطل شرعی شما معامله نکنید. اکل مال به سبب باطل شرعی نکنید. الا ان تکون تجارةً اینجوری می‌خواهد بگوید که لا تاکلوا بسبب الا بسبب التجارة عن تراض. دیگر با توجه به سبب باطل شرعی که آنجا ذکر کرد، یک معنای عامی را که مجرد از صحت و سقم هست اینجوری بیان می‌کند، لا تأکلوا اموالکم بسبب الا بان یکون السبب تجارة عن تراضٍ. که یک نوع حصر باز استفاده می‌شود که سبب محلل شرعی تجارة از تراض هست. حالا آن وجه اوّل که لکن هست می‌خواهد بگوید که با سبب باطل شما معامله نکنید. خب این سؤال پیش می‌آید خب حالا شما گفتید با سبب باطل معامله نکنید به چه راهی، راهش چیز شرعی چی چی است؟ می‌گوید که راه شرعی تجارة از تراض است. این‌که در مقام بیان راه محلّل اقتصار شده به تجارة از تراض این حصر را می‌رساند که همان اطلاق مقامی این دلیل هست که در مقام بیان سبب محلّل شرعی هست.

شاگرد: تمام اسباب؟

استاد: طبیعتاً. ظاهر این‌که

شاگرد: لکن باز مفهومی ؟؟؟ ۲۵:۵۰

استاد: لکن این‌که اقتصار کرده باشد برای بعضی از موارد، بعضی موارد دیگر، کأنّ خلاف ظاهر است. این‌که این اطلاق مقامی مبتنی بر این هست که متکلم در مقام بیان تمام اسباب محلله باشد. این که در واقع چون خصوصیت این سبب با سایر اسباب ندارد. این در واقع باید این مقدمات ضمیمه بشود. ببینید یک بحث، بحث این است که ما آیا مفهوم حصر را از کلام می‌فهمیم یا نمی‌فهمیم؟ این یک بحثی است. حاج آقا می‌فرمایند ما در تتبعی که کردیم در تمام موارد دیدیم حصر مستفاد می‌شده. آن یک مرحله است که ایشان به ارتکاز لغوی خودشان و به تعبیر دیگر با تبادر معنا، معنای موارد الّا را، الاهایی را که استثنای منقطع هست، موارد حصر فهمیدند. حالا درست است یا نادرست است آن در جای خودش باید مطرح بشود. من در مقام بیان آن جهتش نیستم. آن معنایی هست که. من می‌خواهم بگویم با پذیرش این‌که ما از این جاها حصر می‌فهمیم تحلیل ادبی و اصولی این چی است؟ نمی‌خواهم استدلال کنم با اینها برای این‌که این مطلب فهمیده می‌شود یا نمی‌شود. با پذیرش این‌که این مطلب فهمیده می‌شود تحلیل و چارچوب نحوی و چارچوب اصولی‌اش را می‌خواستم تبیین کنم.

این دو معنایی بود که «**لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ**»، یکی این‌که مراد بسبب الباطل شرعاً باشد، معنای دوم این هست که «با» به معنای سبب نباشد، در مقابل باشد. یعنی عوض اکل شما نباید باطل باشد. باید معاملۀ شما در عوضش یک شیء مالیت‌دار قرار داده باشد.

یک معنای دیگری هم هست «**لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ**» اشاره به باطل عرفی است. می‌گوید هر چیزی که عرفاً باطل هست شما با آنها نباید اکل مال بکنید. باز الا ان یکون تجارة عن تراض آن هم باز چیز هست، استثنای منقطع هست. به هر یک از این معانی بگیریم «**إِلاّ أَنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ**» استثنایش منقطع است. آن بحث منقطع بودنش در این بحث دخالت ندارد.

شاگرد: باطل عرفی با آن چه فرقی کرد؟

استاد: باطل عرفی که شد حکم مولوی می‌شود. معنای عبارت این می‌شود که کلّ باطل عرفی باطل شرعی.

شاگرد: قبلی را باطل شرعی گرفتید؟

استاد: باطل شرعی گرفتیم. وقتی باطل شرعی گرفتیم، باطل حکم که نمی‌تواند مولوی باشد. می‌شود ارشادی. این معنایش این می‌شود کلّ باطل عرفی باطل شرعی. کما این‌که در احل الله البیع همینجور گفتند. در احلّ الله البیع گفتند که بیع صحیح این، مفاد احل الله البیع این هست که بیع صحیح عرفی، صحیح شرعی است. چون احل الله البیع نمی‌تواند بیع صحیح شرعی را بگویید صحیح است که. آن‌که ضرورت به شرط محمول است. می‌گوید بیع صحیح عرفی، صحیح شرعی است. این هم مفادش این می‌شود که سبب باطل عرفی، باطل شرعی است. بنابراین معنایش این است که اگر یک چیزی سبب باطل عرفی باشد این شرعاً باطل است. خب اگر این ما بگوییم که چیزهایی مثل خمس و زکات و اینها یک چیزهایی هست که مشابهات عرفیه دارد. از اوّل خمس و زکات یک چارچوب عرفی بوده، فرض کنید خمس در این چیز لا ضرر آقای سیستانی برای اوّلین بار این مطلب را دیدم. بعد مراجعه‌اش هم کردم در منابعش دیدم. می‌گوید خمس، بعضی البته گفتند نه این‌که یک امر مسلمی است. شاید تعبیر آقای سیستانی این هست که کأنّ مسلم است. نه خیلی مسلم نیست ولی احتمالش هست. آن این است که خمس اصلش یک حق الریاستی بوده که در قبائل آن دوره مطرح بوده که به نام مرباع، یک چهارم غنائم جنگی به رئیس قبیله تعلق می‌گرفته در جنگ‌هایی که صورت می‌گرفته. که در شرع مقدس در واقع این مرباع به خمس تبدیل شده، کم شده، امثال اینها.

زکات هم در واقع یک حق تأمین مخارج فقرا هست که در عرف متعارف هم به عهدۀ یک سری کأنّه مالیات‌های عمومی هست که دولت برای تأمین مخارج مثلاً بهزیستی وظیفۀ خودش می‌داند و از مردم می‌گیرد تا خرج بهزیستی و امثال اینها بکند. خب اگر ما در این قالب بحث را گنجاندیم، اصلاً بحث‌های خمس و زکات و اینهایی که به عنوان نقض ذکر می‌کردیم در این چیز نقض نیست. چون اصلاً باطل عرفی نیستند. آن وقت بحث حق المارّة را اگر بگوییم یک حقی هست که اصلاً عرفاً شناخته شده نیست. شرعاً شناخته شده است. این معنایش این می‌شود که تخصیص آیه می‌شود. آیۀ شریفه می‌گوید الباطل العرفی باطلٌ شرعاً. این باطل العرفی باطلٌ شرعاً چیزی نیست که تخصیص بردار نباشد. این نکته را هم اینجا می‌خواهم بگویم. این‌که مرحوم آقای خوانساری تعبیر می‌کنند کأنّه لحنشان این هست که «**لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ**» تخصیص‌بردار نیست این تنها آن معنای اوّل هست که تخصیص‌بردار نیست. این‌که بگوید شارع مقدس می‌گوید به باطل شرعی شما چیز نکنید، به اصطلاح مال به باطل شرعی نکنید. خب این

شاگرد: معنای اوّل هم که می‌فرمایید تخصیص می‌شود دیگر.

استاد: بله. حالا آن را هم می‌گویم. نسبت به خود آن، نسبت به خود آن «**لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ**» فقط نسبت به آن هست که تخصیص بردار نیست. و آن هم مولوی نیست ارشادی است. آن چیزی استفاده نمی‌شود. آن چیزی که استفاده می‌شود از حصری که الا ان تکون تجارة عن تراض هست استفاده می‌شود. و آن حصر تخصیص‌بردار است. شارع مقدس گفته که سبب محلّل شرعی منحصر هست از تجارة از تراض. خب می‌تواند بگوید نه یک اسباب دیگری هم وجود دارد. روی دو تا معنای دیگری که ما می‌کنیم واضح است اصلاً نیاز این آبی از تخصیص نیست. آن می‌گوید که شما شارع مقدس می‌گوید در مقابل مالی که می‌خواهید قراردادی که می‌خواهید از دیگری قرار بدهید آن قرارداد شما باید یک چیزی گیرتان بیاید. این یک حکم عقلی نیست که خود مالک راضی هست بر این‌که در معاملۀ قماری چیز بشود. آیا اصل قمار عقلاً باطل است؟ عقل به آن معنا. به یک معنا بطلان عقلی دارد که این قمارها باعث می‌شود نظام اجتماعی به هم بریزید و فلان و اینها باعث بشود که اصلاً به آن معناها درست است. آن معنا همۀ احکام شرعی و احکام عقلی هست. ولی این‌که عرف متعارف متوجه بشوند به این‌که اگر خود صاحب مال، یعنی ببینید اگر صاحب مال می‌خواهد مال خودش را در دریا بریزد، اگر شارع مقدس بگوید که شما اجازه ندارید مال، اسراف مجاز نیست، تبذیر مجاز نیست. این اینجور نیست که یک حکم عقلی واضح وجود داشته باشد. ممکن است شخصی بگوید که اصلاً مال خودم است اختیار دارم. دارم، دارم اختیارش را دارم. اختیار کأنّ الناس مسلطون علی اموالهم ولو به نحو تبذیر ولو به نحو اسراف، ولو به نحوی که. بعد چون مسلط بر مالش هست اختیار هم دارد با قراردادی مال خودش را واگذار کند به دیگری بدون این‌که هیچ چیزی گیرش بیاید. بگوییم این هم ولو. اینها ممکن است عرف متعارف یک همچین تصوری داشته باشد. اینجور نیست که خیلی واضح باشد که آبی از تخصیص باشد. نه شارع مقدس ممکن است به خاطر یک مصلحتی بگوید ولو اینجا شما چیزی گیرتان نمی‌آید، چیزی هم که گیر نمی‌آید، اینها معنایش این هست چیزی گیرتان نمی‌آید از جهت دنیوی. و الا شما ممکن است بگوید شما اگر قمار، مثلاً بلیط بخت آزمایی چیز کنید، قمار بازی کنید، پولی که گیر آوردید به فقرا بدهید، بگویید اشکالی نداشته باشد. خیلی هم ثواب داشته باشد. قماربازی بکنید هر مقداری که در قمار بردید به فقرا بدهید. خب اشکال چیزی دارد؟ عقلی دارد؟ اشکال عقلی که ندارد.

شاگرد: عن احتیاطٍ حساب کند

استاد: نه هبه قرار شد آن اوّل خارج کردم دیگر. هبه را اوّل توضیح دادم که مراد از لا تأکلوا یعنی بدون اذن مالک است. هبه با اذن مالک است. آن را از اوّل خارج کردم برای این‌که چون بحث هبه را داخل نکنیم. بنابراین بحث سر این هست که هیچ آیا مانعی دارد شارع مقدس. حالا این هبه‌ای که شما می‌گویید به یک معنا اگر روح قضیه هبه باشد، یعنی جایی که من فرض کنید با یک نفر قماربازی می‌کنم، می‌خواهم خودم را می‌بازانم، می‌خواهم برای این‌که به او کمک کرده باشم. نمی‌خواهم. آن حاضر نیست پول قبول کند. می‌گوید با همدیگر بازی کنیم. حالا مفهوم قمار را هم بگذارید چیز کردن. یک بازی می‌کنم، یک پولی هم سر این بازی می‌گذاریم، از اوّل خودم را کشتی می‌گیرم، شب قبل دیدم کلیپش آمده بود حسن یزدانی با یک جانبازی اینها با همدیگر، با معلولی کشتی گرفته بودند و خلاصه خودش را زمین زده بود، خودش چیزی است. گاهی اوقات طرف برای این‌که نمی‌خواهد عنواناً چیزی به طرف بدهد، می‌خواهد یک عنوان محترمی برای پرداخت قرار بدهد، می‌گوید بیا با هم مسابقه می‌دهیم، خودش را در مسابقه می‌بازاند. خودش را در مسابقه می‌بازاند برای این‌که پولی گیر طرف بیاید. حالا فرض کنید این مسابقه ساختارش، ساختار قماری باشد. این به عنوان اصلاً خدمت به غیر این کار را می‌کند. اینجور نیست که عقلائاً اشکال داشته باشد اگر. البته ممکن است شارع اینها را مجاز ندانسته باشد، ممکن است مجاز دانسته باشد. این‌که قمار حتی، حتی قمارهایی که فایدۀ اخلاقی حتی دارد. آنها ممنوع است. این‌که دیگر نسبت به اینها که دیگر تخصیص‌بردار هست. بنابراین این ولو نسبت به بعضی از مصادیقش هم ما بگوییم عقلایی، مثلاً تخصیص‌بردار نباشد. خب خیلی اکل مال به باطل آن مفهوم گسترده‌اش این‌که در قبال قراردادی که من هست هیچی، حتماً باید یک پولی گیرم بیاید. نه شما ممکن است یک معامله کنید به جای این‌که همان هبه‌ای که دوست ما اشاره کردند یک چیزی که روحش همان هبه است، من می‌گویم یک، به جای این‌که بگویم این را به شما هبه می‌کنم یک خانه‌ای یک میلیونی را، البته مال زمان عهد حجر است، خانۀ یک میلیونی را صد هزار تومان، این حالا تومانش را، تومان‌هایی که قرار است بعداً بیاید، این یک میلیون تومانی را با مثلاً می‌گویم صد هزار تومان به تو فروختم. ببینید هیچ فرقی ندارد که ما یک میلیون تومان را با صفر ریال بخریم، یا یک میلیون تومان را با صد هزار تومان. وقتی شما باطل هم بخواهیم بگوییم، اگر این‌که انسان به جای یک میلیون تومان یک خانۀ یک میلیون تومانی را هیچی، بخواهد معامله کند. یا خانۀ نهصد هزار. ببینید یک موقعی من می‌خواهم نهصد هزار تومان به طرف برسانم. دو جور می‌توانم این نهصد هزار تومان را برسانم. یک جور این است که مستقیماً نهصد هزار تومن به طرف بدهم. یک جور دیگرش هم این هست که یک معاملۀ یک خانۀ نهصد هزار تومانی را به طرف بفروشم، خودم هیچی دریافت نکنم. یک جور سومش این است که یک خانۀ یک میلیون تومانی را به طرف بفروشم صد هزار تومان. این سه تا شکل هبۀ نهصد هزار تومان، یا معاملۀ نهصد هزار تومانی که در قبالش هیچی دریافت نکنم، یا معاملۀ یک میلیون تومانی که در مقابلش صد هزار تومان دریافت کنم اینها از جهت عقلایی که فرقی ندارد. این‌که شارع مقدس آن وسطی را که نهصد هزار تومانی را که در مقابلش هیچی دریافت نکنم اجازه نداده باشد این عقلی نیست که این باطل است. این هر سه اینها مثل هم هست نتیجه‌اش مثل هم هست. بنابراین اینجور نیست که یک تخصیص‌بردار نباشد. این قسم سوم هم که عرض کردم که آن هم روشن‌تر هست این‌که الباطل العرفی باطلٌ شرعاً، خب نه ممکن است یک چیزی را عرف باطل بداند ولی شرع باطل نداند. این‌که تخصیص‌بردار هست. هیچ مانعی ندارد. پس بنابراین این‌که مرحوم آقای خوانساری تعبیر می‌کنند اینجا از باب تخصص است نه از باب تخصیص است. نه از باب تخصیص است. یعنی آن نکتۀ اصلی که اینجا در «**لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ**» هست آن چیزی که به درد می‌خورد نسبت به آن تخصیص است. یا اصلاً خود «**لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ**» یک جوری هست که تخصیص‌بردار است و تخصیص می‌پذیرد. یا آن حصری که از آیه استفاده می‌کند آن حصر مهم هست نسبت به آن تخصیص بردار هست.

علی ای تقدیر اصل مطلب درست است که مرحوم آقای خوانساری می‌فرمایند که فوقش این است که «**لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ**» یک عامی باشد. خب این روایت تخصیصش می‌زند دیگر. چیز خیلی مهمی نیست. فوقش این است. البته عرض کردم اینها همه در صورتی هست که مقسم را ناظر به همۀ موارد قرار بدهیم در آیۀ لا تأکلوا. یک جور دیگر لا تأکلوا را معنا کنیم، بگوییم لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل اصلاً ناظر به همه جور تصرف کردن در مال غیر نیست. قراردادها، مقسم قراردادهاست. می‌گوید قراردادها منحصر در تجارة عن تراضٍ باید باشد. اگر این را بگوییم مطلب آقای خوانساری درست است. باید به این تفسیر بکنیم. اگر آیۀ شریفه ناظر به این هست که حصر قراردادهای مجاز در تجارة عن تراض. قراردادها را می‌گوید، قراردادهای مجاز فقط تجارة عن تراض. اگر این باشد خب ربطی اصلاً به تخصص، ربطی به این ندارد که آیا حقی در مال هست یا حقی در مال نیست. به اینجور می‌شود کلام مرحوم آقای خوانساری را معنا کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان